

سنه ۱۱۱۳ ( ۴۹۹ ) عماله گیر بادشاه

مراتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکيان فرمودند \*

ذکر موافق سال چهل و شش از جلوس خاندگان مطابق

سنه هزار و صد و سیزده هجری مشتمل بر تسخیر قلعه کربلا

و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر بهای رستمیه در پیش بودن لقب

و بر انداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نهی آمد

اما از زیاده حری او مقربان کار طلب دیگر نهی خواستند که فتح بنام

او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نهی

پرد از فائده بفتح اسم او نداد - و اوائل فی الحجه سنه چهل و شش

راجه چیسنگه که عمر او بعد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم

پادشاه زاده یورش نموده بعمله پیاپی که از بالا گواه و سنگ و اقسام

آتشباری چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت بهدار و اکثر

مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقربان

حضور تسلیمات مقدمه فتح و منزلت گشتن محصوران بتقدیم

رسانیدند و راجه که هزار و پانصدی هزار سوار بود باضافه پانصدی

پانصد سوار - سرافرازی یافت و شاه زاده به عطای سر بیج مرصع مزینند

گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که بخصمت بیت الله

گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود

بخشی سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که

ادرا نیز از روی اعتراض بی منصب ساخته پرمیده مقرر نموده و آنکه

کعبه متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده

آمده بمنصب پانصدی سرافرازی یافته بود و از درآمد و شد پیغام

عزائمگیر بادشاه ( ۵۰۰ ) سده ۱۱۱۳

اندرون قلعه که پسررام قلعه‌دار در سپردن قلعه در خواسته‌های بیجا می نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و خطاب پدر و خدمت میر بحری کل آبرو رفتند او را بحال آوردند - بشاه زاده حکم شد که توپ غیر دهان و کتک بجلی و دیگر توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریونی برده تردد بر انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که شهر بر آورده بزرگ بازو پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدام از امرای کار طلب سعی داشتند که کلید فتح قلعه بوسیله سعی آنها بدست آید و هر یک در قبول خرچ زر کلی از طرف خود جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل در میان می آوردند - باوجود شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان ترددی که آن بهادر در خالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازه قلعه بخرچ مبلغهای کلی نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب بدست آوردن ریونی پسررام قلعه‌دار دست و پا باخته برهمنهای چرب زبان را بوسیله شاه زاده بیدار بخت برای پیغام عفو تفرصیرات و قبول بعضی التماس در میان انداخته بود از محال طلبی او درجه قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و فضائل خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهات او نمی داد آخر کار بقول مشهور شاهزاده و امرای صاحب تردد خفیه مبلغ بقلعه دارانعام نموده قرار برین دادند که قلعه‌دار با جان و مال و آبرو از قلعه بر آمده باز دست نماید بعد محاصره شش ماه و چند روز نوزدهم

محرمان الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم و درخواست پسرمام که دیگر از مردم پادشاهی آن روز همراه نشانهها اندرون قلعه نیاید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته از خجالت باعیال و مالی که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت باز چون که جمع کثیر از غنیمت لیدم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه رحیم کسی مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه ویرانههای خود گرفتند و صدای شادیانۀ فتح بلند آوازه گردید از جمله تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید ( فتح شد قلعه کهلنا ) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام الله که آیه کریمه الحمد لله الذي سخر لنا بزمان جاری بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض گردید قلعه را مسمی بسخرلنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و اقسام اشجار پر از خار و انواع مارهای زهر دار دران دره های دشوار گذار آنقدر دامنگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بپوشیدن احدی نماند اما بقول حافظ شیراز

• مصرع •

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم سبزه زمردین نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میگرد تختهای گل مهندی قسم اول هزاره و عباسی النوان در مد چشم جلوه گر بود و انواع اشجار نوردار فواکه خصوص انبه و فوفل و نارگیل که از اندازه شمار و قیاس زیاده توان گفت و الیچی و قهوه و عافرقه و سندل سرخ و سفید و ملاگیر بمرتبه دران جنگل رفوز داشت که اگر

عالمگیر پادشاه ( ۵۰۲ ) سده ۱۱۱۳

بار بردار میسر می آمد مردم آفت رسیده لشکر ذخیره بر می داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و داره قلعه آسمان رفعت چند نویسم

• بیت •

حصاری که مثلش ندید است کس

همین حصن مخزننا هست و بس

• بیت • اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده

وز برون چون گور کافر پر خلل • و ز درون قهر خدای عز و جل

شاهزاده بیدار بخت را یک اک روپیه انعام نموده برای چهارونی

و آرام لشکر طرف رای باغ رخصت فرمودند و حمید الدین خان را دوسد

سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان را که در آن تردد بسیار امید

پیش آمدن و ترقی داشت بعطای جینه مرصع و بر خطاب او

عالمگیری افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر در هزاری

پانصدی اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی

در صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از تمام وقت

طالع فتح الله خان نتیجه تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب

درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور

فرمودند - از آنکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص

داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبه پنجاب و

اطراف آن ضاع داشت بدو سپرده مذهبی بالاستقلال ساخت چنانچه

تردد نیکو خدمتی که از نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر

خواهد در آمد •

پرمغلامی نیز هوش ظاهر باد که حلم و برد باری و خرداری پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم سنان تحقیق میدانست که اکثر قلعات امرای دور دست نمایند و مقریان صاحب اختیار رگاب ظفر انتساب در محاصره چندگاه که کرده نمایان بظهور می آمد و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه دار داده کلید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن به تعین مبلغ میرسانند اکثر چنان می شد که حضرت خلدن مکان همان مبلغ را بلا کم و زیاد بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام مفرمودند - اگر چه از بسیاری بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا مرضی مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکال ازان سرزمین سرایا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضی امرای آرام طلب که از گرانی غله و اختلاف هوا و ذالش مردم ناآزوده کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بیدرگانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سرزمین رسیده میداند که پنج ماه دمی و سانی فرصت چشم و نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشارولار گل که تا زانو و سینه آدم و اسپ فرو میرفت گذشته و در دکن قرنهای السفة خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید تحریر می آورد ازان قباس باید نمود که هرگاه سه گره زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظه آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چپقلش نبود و هنگام برآمدن تمام مردم لشکر می خواستند در پیش قدمی و زود ازان سر زمین نجات یابن سبقت و زود اولا اسم بار بردار در میان نبود و خانه اکثر از صغیر و کبیر و غنی و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونه سقر بلا مبالغه توان گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته انتان و خیزان در تمام روز پاد کرده طی کرده وقت شب بر پارچه سنگی اگر میسر می آمد والا در میان لژ کل گذرانده باز روز دیگر بهمان کساله قحط راه پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب ناپاچی و کاسبان بازار هدین فوق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست گرفته اسباب ضروری بر سر و دوش مزدور و زغر گذاشته دشنام کفایه آمیز از زبان بر آورده مرحله پیدما بودند و جمعی که ازان کم ظرف بودند هرزه و فحش و کفر گویدان مبرفتند تا بر سر زاله رسیدند که از طغیان آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواری و بار بردار چه رسد - ازانکه بار بردار برای کارخانجات پادشاهی و امرای نامی سوای فیلان و نقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان زاله حکم فرمودند که چند فیل از فیلخانه مرکب و امرای دیگر بر سر زاله مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هر چند عورات و قبائل مردم لشکر نسبت به سفر های دیگر بسبب قذغن و تاکید بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناموس مردم که بر شتر و اسب و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سرو پا برهنه اکثر با زیورهای گران بها تا زانو آب و گل نورفته تضرع و عجز کنان بقبایانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای رویه

اشرفی بلکه زیور میدادند از بسکه بسیار هجوم می آوردند هر که اجل او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحرفنا میگشت و بر سر ناله عجیب حشر و نشر برپا گردید و نام و نشان خوردنی پیدا نبود و هر یکی را بجزغم عدم عبور وابستها اصلا جنس خوردنی میسر نمی آمد - جمدة الملك امیرالامرا با خیمه بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هر چند خواستند که جای خشک خیمه زدن میسر آید بهم فرسید چون ناچار راتنی که در لا و کل برپا نموده بودند و میبخها خوب قائم نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راتنی بالای سر جمدة الملك افتاد که آخر تمام شب فراشان طنابهای خیمه را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی بختن و خوردن دست بهم نداد بدین تصدیع شب بروز آوردند - احوال بانفی مردم برین قیاس باید نمود - بسیاری از کارخانجات پادشاهی که چند روز در لا و کل افتاده بود حرکت دادن آن بر فراشان دشوار گردید تا بگذراندن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه دار سخنرذا مقرر شده رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنکه همان ناله آدم خوار فیل ربای مردم آزار که دهان را بفرورتن آدم و چارپا کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سبوی نداشت نو بار عبور نمودن ضرور گردید و جاندار بی شمار غرق بحرفنا گردید و کار بجائی رسید که فیلبدانان در طلب حق السعی گذرانند از ناله بجز اشرفی نام رویه بر زبان آنها جاری نمی گردید - هر که بزور بازو و شغاری و خرچ نمودن زر سرخ از آب گذشت جان سلامت در برده حیات

عالمگیر بادشاه ( ۵۵۹ ) سنه ۱۱۱۳

دوباره یافتن از فضل الهی دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل  
تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله  
ماندند تا مردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هر چند بیخوابان  
این زمزمه تھی - تھی بگوش صاحب ثروتان میرسانند • بیت •  
تا چند ز مغلسی خود ناله کنیم  
زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کرو کورگشته پدر برون جان و مال خود را غنیمت  
میدانستند - آری بر عقلی تجربه کار ظاهر است جائی که بجای  
قطرات رحمت حق ابرقهر الهی دریا دریا برای رحمت بندهای  
عاصی در مکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقی  
بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و  
پیدا است که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مسرت باد  
غفلت و خود کامی و غرق دریای معصیتند شاه و گدا را دامن  
کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکان هر یکی را بانواع بلا  
مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائی که جان و مال  
و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فدا رفت از آنجا  
بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بیخبران از مکافات روزگار  
نمی گردد القصه دران چند روز بعد رفاه غناه که فی زویده ( یک ) آثار  
بسمی و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهم رسیده چه نو بسم که از  
صدمه باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سواهی آب و گل بمظر نمی  
آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای اسپان سقط شده و  
رخت آدمهای مرده که برای دفع مرما بانواع تدبیر می سوختند



بفریاد جان باقی مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم  
آنقدر چارپای و مردم آمامیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن  
کارزندها نیز بجان میرسید

• بیت •  
بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست  
بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصة پادشاه جم جاه بعد بیعت و چهار روز که لشکر و کارخانجات  
از آب و لا و گل که حکم دریای خون دریم داشت بکسالت تمام عبور  
می نمودند اما از ناله خونخوار گذشته آن قدر جایمانندند که زیاده از  
یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده  
نمایند - از آنکه قریب سه و نیم ماه آفتاب در پرده حجاب ابرو ماهتاب  
در نقاب سحاب بوده دیدار عزیز نموده بود و از وفور رحمت الهی که منجر  
بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را  
خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر  
طایر چارم از زیر گوشه چادر جهان نورد بر حسب خواهش  
مشقان جلوه گر گشت دریا شامی و غلغله خوشوقتی آن چنان  
بلند آوازه گردید که حضرت خلد مکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن  
استفسار فرمودند - و در یک ماه و هفتاد روز چهارده کروه راه از پای  
قاعه سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قاعه بنی  
شادرت رسیدند مضراب خدام نمودند - اگرچه روز بروز رنای طیلسان  
از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر بر افراشته میشد اما ابر دریا دل  
از قطره پاشی باز نمی آمد باری بازار بیع و شرای حرص و  
احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردی مرده دلان بخوشوقتی حیات

عالمگیر بادشاه ( ۵۰۸ ) سنه ۱۱۱۳

دوباره مبدل گردید و خلقی عظیم که عقیب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و لنگ لنگ در یوزه کزان می آمدند از ضرر آدم و جانور موذی محفوظ مانده در مقام چهار پنجم روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به بیدگانان رسیدند برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از آنجا که کوچ واقع شد چون عجز شدت طغیان آب دریای کشنا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کوره مسافت از آنجا داشت بگوش مردم اردوی هاسون نورد دائم سفر رسید همه از سر نو دل باخته مبارکباد مرگ نازک زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کوره در شانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواری و باربردار که بهزار سعی و خون جگر ارزان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید از آنها برداشتند خصوص یک کوره بدریا مانده حالتی بر خلق گذشت که آدم بدشمار مع سرانجام سفر آخرت در مقابر تیار مغاکها فرو رفته تا روز مهلک از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان به سلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصله آنها بجا بودند بدین زمزمه تسلی دلباختگان می دادند • بیت •

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید  
هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور  
بعد رسیدن بر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواری و نشیب و فراز معبر قلب و قلمت مهیبر چند کشتی معدود درهم شکسته کهنه که از مصالح کشتی طوفان حضرت نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کماله بر مردم بهیر و خالق دوباره آفت رسیده رسید - و از لجاجت ملحان و صدمات پوچ و تعدی ظالمان بی مروت که در عبور همه می خواستند بر همدیگر مبعیت نمایند و هر کشتی حکم یک تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بندگان خدا چه کشیدند از آنکه اکثر از جان سیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند •

• بیت •

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیئته روز عبور واقع شد - آنچه بوسیله شناوری و نور رفتن کشتی و صدمه امواج و سماجت پوچ طعمه آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهر حال بهر صعوبتی که گذشت بهادر گدازه رسیده یکماه و چند روز برای تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آری سرانجام نازه پرداختند - همیکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ بقصد تسخیر قلعه کندانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنه مذکور از بهادر گدازه طرف کندانه رایت ظفر پیکر برافراشته شد - و از اراده این سفر چه کوه کوه غم و الم در دلهای رنج کشیده دائم سفر سراپا خطر روی داد - هیئت هم شعبان المعظم پای قلعه

عالمگیر پادشاه ( ۵۱۰ ) سنه ۱۱۴۴

کندانه رسیدند و قرابت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا کشن در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه آسمان پایه پرداختند و کفار از بالای کوه چون بلای ناگهانی رسیده دست بردهای نمایان می نمودند و هر روز جمعی کشته و شهید می گردیدند و بهادران تردد نمایان بر روی کار می آوردند •  
ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجری مشتمل بر  
تسخیر قلعه کندانه

کوتاهی سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار آمدند و صاحب مداران و کار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغی قلعه را از قلعه دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یکماه ایام برشکال در راه پونا و مقامات حوالی قصبه مذکور که از جمله مکابهای آباد کرده میوای جهنمی گفته می شد و بامیر الامرا شایسته خان همانجا حادثه چشم زخم شب خون اندرون حویلی چنانچه بگذارش آمده رسیده بود برای آرام لشکر گذراندند - و آن مکان را بنابر آنکه شاه زاده محمد محی الملت خلف الصدق پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن رانی منوهر پوری بود و زیاده برده سال تمتع زندگانی عارض نیافته باجل طبیعی مرحله پیمایی جنت الامارا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحی آباد موسوم گردانیدند - دران سال بارچود وفور بارش بر وقت و بیوقت بحسب آنکه بخریف

آفت آب زدگی رسید و برزراعت گندم و دیگر جنس ربیع ششم  
 تیز که بزبان هندی کهرا خوانند و دھوار نیز نامند چنان چند روز  
 متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بهرخی زد و در دو  
 سه صوبه دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و  
 دیگر جنس غله از بسیاری بارش گندم بهار بوسیده و ضائع گردید  
 و سپاه که امید عشرت آرزایی و توقع چندگاه دران سرزمین داشتند  
 بهسرت گرانی مبدل گردید - وسط رجب المرجب بازاره تسخیر  
 قلعه راجگده که ابتداء قلعه قلب و سلجا و مکان آن کافرانی فساد  
 آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع و کسالت  
 آن سفر پرخطر برای خلق همان پارچه کوه بود و تسخیر دو سه  
 قلعه دیگر نواح آن نیز مرکز خاطر داشتند رایت ظفر آیت پر  
 افراشتند چهار کوهی پونا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان  
 جاده دران پیدا نبود سواي مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسپ  
 پیاده شده بحسب ضرورت انجا پیوسته می نمودند تردد شتر و گاو مع  
 بار متعذر بود تا بارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر  
 کشیده از اطفال و عیال در راه چور مانده بسبب مقام چند گاه باسید  
 آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و  
 بعضی همانجا تاهل اختیار نموده از صدمه کوچ و عبور کوهها فرام  
 خاطر داشتند بعد که پهای آن کوه که پنداری در شان همان پارچه  
 کوه گفته

• بیست •

آن نه کوهی بود کوزا بر زمین باشد نشان  
 آسمانی بود گویا بر فراز آسمان

عالمگیر بادشاه ( ۵۱۲ ) سنه ۱۱۱۴

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیگ ماه چند هزار سنگ تراش و بیلدر  
 بمزاولی مردم عمده آزموده کار راه درست نمودن تعیین شده بودند  
 آن قدر کار نساختند که برای گذشتن اربهای توپخانه و کارخانجات  
 دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید  
 بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و  
 اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل رتبه و شتر و گارسوار  
 بودند برقع پوشیده و چادر بوسر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتبه  
 و بهل و نموده ریسمانها بر اربها بسته بعد بریدن اشجار سرازه  
 بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تبه بان راه طی  
 می نمودند و بار از شترها و اربها فرود آورده بوسر آدم گذاشته  
 بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها  
 افتادند و طعمه و حوش و سباع گشتند یلک و نیم کوه مسافت  
 راه که بجز ریب پیموده شده بود در دره هفته ازان کوه دشوار گذار فرود  
 آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیدند شرف نزول  
 فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فاک پر وسعت  
 از ملاحظه صدمه تیغه قلعه اش شکم دریده و گازیر زمین ازگرانی  
 بار آن بفریاد آمده و از بسیاری صار و انواع سباع مردم آزار که در  
 دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بفریاد آمد -  
 اگرچه از وسعت دوره که دوازده کوه جریدی به پیمایش آمده  
 بود محاصره واقعی متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند  
 رسید اما تر بیدت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر  
 بهادران قلعه کشا بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچه سلامت

مامور گردیدند و در دوران تخریب کار بسرانجام قلعه گدیری کمر همت بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان زحمت و مورچالها تا پای حصار محصوران رساندند - چون در کوه دیگر بقاعه راجکتا پیوسته بود که سدیوای جهنمی بران عمارتهای عالی ساخته مصالح جنگ نیز در آنجا موجود نموده در استحکام برج و باره آن برای چنبرن روزها میگویند محصوران هر سه کوه در زدن گولگ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کوهین بودن برای بردن غله بالای قلعه کمی نمودند - بتحریر تفصیل تعداد ایام محاصره قلم را آنچه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصره دوماه و چند روز بسعی بهادران کوه کن و ضرب توپهای قلعه شکن پانزدهم شوال المکرم نشادها بالای اول دروازه قلعه مع بردان قلعه کشا بر آمدند و جمعی از مشاهده وقت فرار گرفتار بجز آن اجل گردیده طعمه تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هر طرف که راه یافتند جان سلامت بدر بردند اما هاماجی نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشود با دو مرصایه فساد دیگر که در هر دو کوه بودند در آرزو ریز دیگر دست و پای لاحاصل زده آخر بالتماس امان جان روح الله خاین را مدانجی ساخته بدین شرط مامور گردیدند که قلعه دار خود بر سر دروازه آمده نشانها اندرون قلعه برود روز دیگر آن قلعه را خالی نماید - بعد داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در پورده داری شب آنچه توانستند مال و میال خود را از قلعه بر آورده بدر بردند و سحر که نبراء عظم سر از دریاچه مشرق بر آورد و فرار قلعه دار بعرض شاد دله فتح بلند آوازه گردید و بندهای پادشاهی

داخل قلعه شده باقی کفار را بطریق اخراج‌چنان با سرو پا برهنه برآوردند - و حمید الدین خان را بمطای نقاره که آرزوی دیرینه او بود بلند آواز ساختند و تربیت خان را پانصدی دوهصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بمطای سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند و قلعه را مسمی به بنی شاه گده نمودند - چون در لشکرگرانی و کمپانی غلبه به مرتبه شده بود که گندم و نخود و گاه روپیه را در آثار و گاه گران تر ازین بهم می رسید و سیدی یاقوت خان فوجدار دندا راچپوری که بند و بعت تمام کوکن نظام الملکی بدو تعلق داشت از انجا بفاصله سی و پنج کروزه بود بنام او حکم صادر شد که بقدر مقدور سرانجام دهد غلبه نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور رساند - اگرچه سیدی یاقوت خان که ذکر او مکرر بزبان قلم جاری گشته در همه باب سراز اطاعت و حکم پادشاهی نمی پیچید و در نسق و تقبیه کفار اطراف تعلقه خود و اجرای راه بیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداری دریا یعنی جهازات و کشتیهایی خرد و و کلان نیز تعلق بلو داشت بمرتبه می کوشید که هرکه دران ضاع و مکان پرفتنه رسیده میداند که در فدویت و جانفشانی و مغلوب و منکوب داشتن غنیمت مرهغه خشکی و دریا کاری که از او بر می آمد کار دیگر بندهای پادشاهی نبود اما از آنکه سیدی خیربیت خان رفیق او بود بعد تسخیر راهیری علی الرغم مدعی به موجب حکم چنانچه بذکر در آمده بلاتوقف خود را بحضور لامع النور رساند و بعد ملاحظه وضع دبدبه



دربار و مشاهده شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش  
 حوصله بی آبرویی و خفت کشیدن مقابل زیست و قرب امرای  
 نامدار حضور نیافت ناچار کار او بدمارض کشید تا آنکه بتدبیر و  
 سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جبال  
 وطن و مدفن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب  
 حضور فرمودند خود را نابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته  
 از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور  
 نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که رکیل او نمود چند  
 لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پداده مصالح قلمه گیری  
 بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که در صورت برآمدن  
 غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال ماندن بند و بهمت این  
 ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و در همان ایام خیر  
 فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند داشت  
 سیدی علیر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدر  
 بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و  
 جاهه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که  
 ثلثه این سرزمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار  
 که ابتدا تجویز خدمت آنجا بنام دیگری از بندهای رکاب بمیان  
 آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوامی حبشیان  
 و تربیت یافتهای سیدی یاقوت خان بند و بهمت آن کوهستان و  
 قاعه داری راهبری و اجرای راه کعبه الله در دریا بحال نخواهد ماند  
 پادشاه نیز بغر و تقاضای مصلحت و رسیدن سیدی علیر نام را که سابق

بمنصب جز سرانوازی داشت به عطای اضاافه نمایان و خطاب با قوت  
خان مفتخر ساختند - چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از  
روزی که بهای اعتراض پادشاه آمده بود باز با وجود بحال نمودن کمی  
منصب منصوبان او از راه غیرت دایم مریض و ملول خاطر می ماند  
درین ایام خبر واقعه ناگزیر او بعرض رسید معینا که فرزند صلبی  
سوی یک دختر داشت بسیاری از اسوال بورته او بخشیدند بانی  
بضبط سرکار در آورند \*

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که از دوزن و در  
فرزند خرد مال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال  
زن بیوه با طفلهای شیر خواره که مانده دست تعدی مرهده  
از ملکدکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج  
عدومال چندان کار نیست اما از آنکه گفته اند \* مصرع \*

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا اراده خدا نباشد در مکافات شامت افعال بند هانی عاصی  
قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر - تارا بانای نام زن  
کلان رام راجا پسر سه ساله بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام  
اختیار کلر و بار و تغیر و تبدیل را سرداران و آبادی معدوم هانی خود  
و سعی در خرابی ملک پادشاهی بدست خود گرفت و چندان  
بندوبست تعیین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبه دکن تا سرحد  
سردنچ و منک سور و صوبه مالوا و جذب قلوب منصوبان خود پرداخت که  
در مقابل آن همه تردد و منصوبه و لشکر کشی و قلعه گیری عالمگیر  
پادشاه تا بقای سلطنت ماده سرکشی کفار روز بروز زیاد گردید و هر چند

خدا مکن که بضرب شمشیر و خرج کثیری خزانه اندوخته حضرت صاحب قران ثانی و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک منصوبه آنها داخل گردیده قلعه های سر بفلک کشیده را بتصرف در آورده مرهنة رابی غان و مان ساخت آنها زیاده شوخی نموده بانوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهی در آمده بتاخت و تاراج پرداخته هر جا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که در آن کوه های دور دست واقع شده بود منصوبان تارابانی بهر مکانیکه میر رسیدند لنگر اقامت اذناخته به بدو بهت کمایش دار پرداخته با زن و نوزاد و خیمه و نایل بخاطر جمعی سال و ماه بسر میبردند و شوخی زیاد از حد می نمودند و همه پرگنات میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهی صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند .

صیغه صوبه دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هر جا قافله سنگین بشنود با مفت هفت هزار حوار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوتبه تعیین نماید و هر جا که کمایش دار از سختی زمیدار و فوجدار زر چوتبه وصول نتواند نموده صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصره و خرابی آن معموره پردازد - و راهدار آن بدراهم پیشه او آنکه بیوپاری متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد فی ارباب و کار وجه مقرری که سه چهار برابر راهداری فوجداران ظالم پیشه پادشاهی باشد گرفته شریک غالب جاگیر دار و فوجدار گشته راه جاری نماید - در هر صوبه یکسور گدھی ساخته ملجای خود قرار داده از اطراف تاخت می آورند و

عالمگیر بادشاه ( ۵۱۸ ) هجری ۱۱۱۴

مقدمان صاحب سرانجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبداران  
کنار گدھیها بنا نهاده بجمایت و اعانت مرهتہ با حکام پادشاهی  
در ادای محصول بدار و مدار می ساختند و تا مرحد احمدآباد و  
پرگنات صوبہ مالوا تاخذہ بخاک برابر می نمودند اگرچه آنچه  
خرابیدها که در صوبہجات دکن احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و  
قافلہای کلان تا نزدیک ده دوازده گروهی از روی معلی بلکه تا  
گنج پادشاهی تاخت و تاراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروهات  
قلم را رنجہ داشتن و بجز حاصل کشیدن است اما بذکر موافق شوخی  
که دران ایام قلعه گیری که آخر هیچ فائده برای دفع فساد مرهتہ  
نداد مابین سرحد بندر سورت و احمدآباد کنار معبر بابا پیاری و آب  
نریدا از آن کنار رو داده می پردازد - بعد واقعه شجاعت خان که صوبہ  
احمد آبد بنام پادشاه زاده محمد اعظم شاه مقرر فرمودند قبل از آنکه  
پادشاه زاده آنجا برسد یا نائب مستقل تعیین نماید سند نیابت  
بنام خواجہ عبد الحمید خان دیوان احمد آبد فرستاده بود درین  
ضمن فوج عظیم لیتم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح  
بندر سورت آواره گشته بعد خرابی بسیار که به چند پرگنه رساندند  
بقصد عبور از آب نریدا که مابین سرحد احمد آبد و بندر سورت  
واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبہ احمد آبد  
باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسرداری محمد بیگ  
خان و نظر علی خان پسر خواندہ شجاعت خان و القفات خان  
فوجدار تہانیدسر و کودره و دیگر فوجداران نامی احمد آبد که  
قریب ده دوازده سوار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگی آن سرزمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و دفع شر آن گروه بدسأل از آب نریدا عبور نموده گذار آب خیمه زدند . صبح آن فوج مرهته نیز بفاصله هفت هشت کره رسیده فرود آمدن اوقاتچمله دو سه هزار سوار خوش اسپه قزاق پیشه از یک طرف نمودار گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابله آنها پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج پادشاهی دو سه کره تعاقب نموده چند مالدیان و بهاله و چهتری بدست آورده نثاره فتح بلند آرازه ساخته برگشته آمدند و سپاه بخوشدای و خاطر جمعی آنگه فوج غنیم را هزیمت داده ایم کمرها را نمودند و زین از پشت امپان فرود آوردند و بعضی بخواب رفتند و جمعی بشغل پختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت هزار سوار جنگی انتخابی کفار که در اطراف آب گذها و مغاک کنار دریا پنهان شده جاموسان برای خبر فرستاده قابر طلب بودند غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهی ریختند و مردم نا آزموده کز احمد آباد که دست برد نکشیدند ندیده بودند عقل و هوش باخته فرصت امپان زین نمودن و کمر بستن نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنذها اطراف را فرو گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد از آنکه از یک طرف دریا که در اوقات از رسیدن موج دریای شور پایاب نایاب گردید و از طرف دیگر فوج بلاموج بر سر رسید آمد بحیار کشته و زخمی گردیدند و جمعی کثیر خود را بآب زده غرق ببحر نذا گشتند و نظر علی خان و خواجه عبد الحمید خان با دو سه سردار دیگر دست

پادشاه عالمگیر بادشاه ( ۵۲۰ ) ص ۱۱۳

و پای حاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خود را از یک بهادران میگرفت بر اسب چار جامه خود را باب زده خواست جان بدر برد چون بسیار تشنه آب بود و غایم تمام فوج پادشاه بمیان آوردند نهنا جاو از زبانی همه سرداران صاحب اختیار بنای قرار مصالح بران گذاشت که مرمان تسلی همه نوکران عمده رانی مشتمل بر طلب حضور صادر کردند بعد که نزدیک اردوی مملی بر حذو راجه را ساهو در خدمت پادشاه زاده محمد کام بخش داده چهار پنج گروهی لشکر بفرستند که سرداران مرهنگه ابتدا با راجه ساهو ملاقات نمایند بعد با استصواب راجه ساهو پادشاه زاده را ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز ملازمت پادشاه کردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان بنام نا سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق مرضی حضرت خلد مکان فیغذاده و از راه عاقبت بمنی و رویا بازی آن طائفه بدسکال و سواص بخاطر رسید که اگر آن طائفه بدعاقبت با چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزییر راجه ساهو را با پادشاه زاده همراه گرفته در بیبال دشوار گذار گذارند چرا عاقل نند کاری که بار آرد پشیمانی

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل رانی را جواب دادند و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهنگه بسیار فراهم آمده همراه گرفته بودند بآنها محاربه عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم کفار از اقبال بادشاهی بدفع شرآن گروه پرداخته همه جا جنگ کزان درین ایام که برای مدینه قلعه تورنا خبر کوچ در میان بود

آنحضرت رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا نمونه پای قلعه رفته مورچال خود قائم نماید .

ذکر - وانیح سال چهل و هشت از جلوس خلد مکان مطابق

سده هزار و صد و پانزده هجری

بعد تسخیر قلعه بنی شاه گده چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعه تورنا که چهار گروهی را جگده واقع است رایست ظفر آیت برانرا شدند - در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خود را برفیلان و مزدوران و فقیران بلغور خانه بمنزل میفرماندند - بکوچ بگ دوکوره بدای قلعه تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روی اعتراض لطف آمیز که مخصوص بخانه زادن میباشد باز فرمودند که بی آنکه ملازمت نماید پای قلعه تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه فبره و دلادزان قلعه گشا هرگرم خدمت مامور گردیدند خصوص محمد امین خان بهادر و امین الله خان نبیره اله وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرضه ظهور آوردند - و در محاصره چند روز از زبانی هرکارها بعرض رسید که سلطان حسین از جائی که مورچال قائم کرده بود باوجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرگ گواه واقصام آتشبازی رو برو ضائع شدن چند نفر بدست درع مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع

عالمگیر پادشاه ( ۵۲۲ ) ساله ۱۱۱۵

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال از آوارها گشته بودند دستگیر گردانید از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خون تقسیم نماید و بحضور طالبیدنه ملازمت و تسلیم اضافت در صدی هجری فرمودند - و در ایام کم کردن زیاد که از بهادران کارطلب و مبارزان قلعه گیر عالمگیر پادشاه کشورستان در محاصره و تسخیر این قلعه آسمان رفعت بعرضه ظهور آمده عنان کمیت خامه تیز رفتار را از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام نتج انجام معظوف می هازد - که خلاف قلعه های دیگر بی آنکه بقاعده دار پیغام و پیام ویژه و رعیت تهیدید انگیز و رسل و رسائل القیام آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذی القعدة که غرق فروردی و روز نو روز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد و نه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصره عمده شریک تردد محاصره گفته میشد باتفاق جماعت ماوراء که در فن قلعه گیری شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاری زینهای آسمان پایه و کمانهای دراز تر از طول اصل اول شب که هنوز روشنی ماه پرتو افروز نگشته بود و از دور توپ اندازی طرفین و نمدار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلالت باحاطه حصار خاطر و هم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نور شیر نبرد با حربهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهی که قابو داشتند بر فراز کوه برآمده باشاز و علامت مقرری که میان هم دارند دیگران را طلبیدند و قریب بیست و پنج نفر مسلح بچستی و چابکی با یک نفر نواز خود را پیهم رساندند و از عقب آن جماعت



سرباز امان الله خان مع عطاء الله خان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هر دو بهادر گشتند بمدد هم دیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناکاه بر سر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حمله بهادرانه آوردند. درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در همین فرصت بود خود را به مددزینان و ریسمان و دستگیری ماوئیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سرمایه گشته دست و پای لداصل میزدند مجازار مردانه نموده اکثری را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعی در گوشه و کنار خزیدند و از بالا صدای نفیر اشاره فتح و از پائین نقره شادیانه بنوازش درآمد. و بعضی که از هر طرف راه یافتند با سروپای برونه جان بدر بردند و بسیاری محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمدند ماسون گردیدند و قلعه بفتح الغیب موصوم گردید. و آنچه بر السنه خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جمله قلعه های آن ضلع قلعه که بی رسل و رسائل بضرر شمشیر و یورش جانبازی بتسخیر درآمدند همین قلعه فتح الغیب است. امان الله خان که هزاری پانصد سوار بود باضافه پانصدی دویست سوار سرفرازی یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عذایات سربلندی یافتند و حمید الدین خان بهادر را خلعت درشاله پوشاک خاص مع سرپیچ و فتح پیچ مرحمت نمودند. چون ایام بارش

رسید بقصد چہارنی حکم پیشخانہ بردن طرف قلعہ چنبر کہ در  
تصرف مردم بادشاہی و ملکاتو آباد نواح گلشن آباد بودند نمودند و آخر  
ماه ذی القعدہ بموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیدہ شرف نزول  
فرمودندہ - روح اللہ خان ثانی بازار گنگ مژانہ درین ایام ازین  
تنگنا سرای بی بقا بدار البقا شدادت •

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم پندر کہ در زبان  
ہندی ترجمہ معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات قہیر کہ  
نجس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرری گفته میشود  
و در ایام شورش حیدر آباد برای کمک ابو الحسن فوج خود  
فرستادہ بود و پادشاہ خان زادہ خان پسر روح اللہ خان را برای  
تسخیر قلعہ سکر و مکانہای قلب و ملیجای آن کافر تعیین  
نمودہ بودند و از مدمات امواج بحر امواج امان خواستہ بحضور  
آمدہ در همان زدہ بمقر اصلی شنافت - برداختہ - باز در ایامی  
کہ روح اللہ خان کلن در صفہ می و دو بتسخیر رایچور  
مأمور گردید پریا نایک نام برادر زادہ پیم نایک را کہ هنگام  
نزول آیات ظفر آیات قبل از صہم رایچاپور در احمد نگر باردوی  
معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضای وقت کہ  
دبذبہ عالمگیری مشاہدہ نمودہ و بمنصب سرانرازی یافت  
مصالح کار صہم رایچور دانستہ ہمراہ خود گرفت بعد رسیدن  
رایچور آن محیل فانکار شریک تردد گشتہ حسن خدمت  
خویش بتائبات رساندہ بعد فتح را بچور ظاہر ساخت کہ اگر اجازت  
یابد راکنکیرا کہ مسکن آبا و اجداد آن بد اصل بود رقتہ سرسامان

درست کرده باز هر جا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردند  
و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکندند که دیه بی بود  
آباد از توابع سمر بر فراز کوه برقدند بسیار که مراد از کالی  
پیداهای حیاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت  
دارند در آنجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سمر از تصرف پیم  
نابک آن سگ نابکار بخیله و رویه بازی مقر و جای مازدن عیال  
و فرزندان خود قرار داده بود زنده لنگر اقامت انداخت و باز از آن  
پاز گشت نغمه در استحکام بنای حصار که - وای احاطه سابق  
احداث نموده و گرد آوری مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته  
بمدن روزگار سقله نواز و زمانه کمیته برور قریب چهارده پانزده  
هزار پیداد آنجا که در قدر اندازی و جلالت شهرت تمام دارند  
فراهم آورده آن پشته کوه را طلسم سن سکندر ساخت و بانگ  
فرست چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بناخت و تاراج  
معمورهای مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه  
فوج برار تعیین می شد بزور جمعیتی که باز فراهم گشته بودند  
و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقه  
ساخت و عاز دربار واقف و دلیر شده آمده بود در فرستادن خریطهای  
هون و جواهر و اقسام جنس رخنه گفتگورا محدود می ساخت  
و در عرضه داشت بهنرهای غدر آمیز خود را در جرگه زمینداران  
مال گذار مطیع و محبوب می نمود و هر ماه و سال در تقزونی  
عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد و کهن  
میکوشید تا آنکه آن مکان بقاعه واکندند مشهور گشت و با غنیم لیتم

عالمگیر بادشاه ( ۵۴۹ ) سنه ۱۱۱۵

مقرر شد که همدان گردید و جنگنا ( ۲۲ ) پسو پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رحیده به منصب سرفرازی یافته شد زمینداری آن ولایت بطریق ارتک حاصل کرده با فوج بر سر او رفت داخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعد از آنکه پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای تنبیه و گوشمال آن بدسگال تعیین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقه او را تاخت نمودند قابوی وقت را کار فرمود املازمت بادشاه زاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطایف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بزام پادشاه و در لک روپیه نقد که بهر کار پادشاه زاده سوای مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آفت بفرج غضب سلطانی رهائی یافت همیکنه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریقته مذکور سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آتش فساد بر ابروخت بعد از آنکه فیروز جنگ را با لشکر گران برای استیصال آن تبه کار بد کردار نامزد فرمودند و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رحیده عرصه بر او تنگ آورد همان روپاه بازی سابق را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و انسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آنت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ایام نزول آیات بقصد تسخیر قلعات طرف پونا و چهارلی همت جنیر که هفت و نیم ماه در آنجا توقف واقع شد و درین ضمن در سه قلعه غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور سعی بهادران

کوه نبرد بتسخیر درآمد روز بروز خبر تورد و فساد آن بدنهان بمعرض می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه طرف واکنگیرا بر آوردند •

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خاندان مطابق

سنه هزار و صد و شانزده هجری

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف واکنگیرا برافراشته قلیچ خان خاف ارشد فیروز جنگ را که بصوبه داری بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و برگذات نواح واکنگیرا تعاقب بجاکیر لو داشت و دست او بسبب مفسدین پرور بدو نمیرسد طاب حضور فرمودند و بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود بزام او نیز حکم صادر شد که خود را بواکنگیرا رساند بهمین دستور بزام اکثر فوجداران شمداء صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند و اواخر شوال حوالی قلعه مذکور شرف نزول واقع شد - در همان زودی قلیچ خان خود را مطابق حکم رساند و بوفاتت تربیت خان و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانه جهان آشوب مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوری مصالح قلعه گیری گشتند و خود عالمگیر غازی بتفاوت بلیک گروه مضرب خیم حکم نموده بهادران کار طلب را سوگرم تورد جانفشانی و کافر کشی ساختند و آن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقه خویش پرداخته برای طلب کرمک از نزد تارا بانی و دیگر سرداران مهده رسل و رسائل بمیان آوردن باسظهار چند هزار

عالمگیر نادرشاه ( ۵۲۸ ) صده ۱۱۱۶

سوار که از همه قوم مخصوص معلمین حتی جمعی از بد نام کن  
 سادات فراهم آورده بودند رجوش و خروش پیدان سیاه روی بی‌شمار  
 و توپخانه آتشبار بشوخی تمام برآمده بمقابلۀ غازیان ظفر انجام  
 اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و گان چندین هزار بان  
 شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند  
 محاربات عظیم بمیدان می آمد و از هر دو طرف جمع  
 کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزی وقت  
 ظلموع فیراعظم محمد امین خان و ثریت خان و چین قلیچ  
 خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه که فرصت  
 قابو جوان بطریق طلایه اطراف حیر می نمودند بر پشتۀ که بلال  
 تیکری شهرت داشت و پاره سر کوب حصار آن معموره بود چلوریز  
 رسیده جمعی از برقدازان را که نگاهبان آن مکان بودند بضراب  
 شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال  
 قائم نمودن تردد ستمانه بظهور آوردند - و درین ضمن شوره بختان تیره  
 درون از اندرون و بیرون حصار برآمده از هر طرف چون حیلۀ از  
 بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهی فرو گرفتند  
 و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ  
 غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکه بعد رسیدن  
 خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیرالامرا اسد خان  
 و دیگر بندگان رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هر کدام خود را  
 با فوج کم و زیاد که توانستند عجاله رساندند - و چین قلیچ خان بهادر  
 و دیگر بهادران آنچه شرط کردند بهادری بود بظهور آوردند اما نایب بر روی

کارنیامد و از بسکه تگرگ گوله جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمه بان هر دو پای اسپ محمد امین خان و یک دست اسپ چپین قلیدج خان از کار رفت و هر دو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسپ و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هر دو سردار نتوانستند روانه چند قدم پیاده تردد نموده خود را از ان صدمات موج به بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق ستان رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هر دو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیدج خان داشت و مقرر امت که در چنین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامه عنبر چهل توله وزن همراهِ امیرخان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دوم و سوم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحمله بهادرانه بر فراز پشته دیگر که محالی بازار آباد کرده آن کافر که بزبان هندی پدیده گویند و پورا آباد کرده جامعه قهیزان که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده بدره بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشته لال تیکری منتشر بودند برای مقابله حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشته لال تیکری رسانده استقامت ورزید - در همین حال سلطان حسین عرفس میرمانگ با جمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

هالهگیر پادشاه ( ۵۳۰ ) سنه ۱۱۱۶

چا قائم نمود همچنان باقر خان پسر روح الله خان خود را بر پشته  
دیگر رسانده چا را نگاهداشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال  
گوله و اقسام آتشبازی و سنگ دست و فلاخن میبارید و نزدیک  
بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائی رسد و آثار  
قدح و تسخیر قلعه بزبانها جاری گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن  
فوج سنگین مرهغه بدانندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت  
- و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو را مع دو سه تا سردار نامی  
دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکندیا بودند باهشت  
نه هزار سوار و پیداده زیاده از شمار از دور نمودار شدند - ازانکه آمدن  
دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابله فوج  
پادشاهی می پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال  
و عیال خود را ازان حصار که جای سامون نراز قلعههای مفتوح  
گشته دیگر دانسته نگاهداشته بودند برآرند و هم منت و احسان  
کمک بران کافر بگذارند خود را رساند از یکطرف فوج سنگین آنها  
مقابل امواج پادشاهی شوخی زیاده بغلبه تمام نمودند - درین حال  
که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تگرگ و ژاله بلا می رسید  
سرداران پادشاهی را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند  
و از طرف دیگر دو سه هزار هواریکه تاز رسیده قبائل خود را بر  
مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاتت پیداهای قلعه که بر آمده  
بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعد از ناسرداران رانی بآن تیره روزگار  
پیغام نصائح آمیز دادند که هر چند ما و تو برفاتت و اعانت همدیگر  
مقابل امواج بحر امواج پادشاهی دست و پا زدم محالست که جانبر



گردیم مصلحت در اطاعت و وزیدن و ملک موروثی خود بعجز و فرمان برداری نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و منحصر باد و نخوت کفوفه آنها را بگوش ندموده مبدلغی نقد و جنس ماکولات و مشروبات بطریق ضیانت نزد آنها فرستاد و هر روز برای نامردان خرج مقرری قرار داده تا انقضای ایام محاصره برساند و بسماحت تمام تکلیف رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهته گرفتن زرمفت را غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخی آغاز می نمودند جمعی کشته و زخمی میکردیدند و روز بروز برفوج مرهته می افزود و بصیاری از بندهای پادشاهی نیز بکار می آمدند و بدرجه شهادت میرسیدند و ترازل تمام در لشکر افتاد آخر کار رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه رویاه بازی و مکاری تمهید و منصوبه تازه بخاطر آورده ابتداء عبد الغنی نام کشمیری که بوسیله دست فروشی و داد و ستد مایه تجارت بهم رسانده با همه قوم خود و معامله نموده طرح اختلاط و گرمی آمد و رفت بهم رسانده و از فوج پادشاهی اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود هندوستان شده بدست او پارچه کاغذی مشتمل بر التماس مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغنی آن التماس را نزد هدایت کیش واقعه نگار کل که سررشته تمام مقدمات ملکی و مالی قلمرو هندوستان نون او می باشد آورده حاضر ساخت که در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران فافل بر سرم رسیده سرا گرفته بودند و آن بیدر بد گهر بعد استفسار احوال لشکر ظفر اثر این پارچه کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیرخواه خلق

و پادشاهید فرستاده هدایت کیش کاغذ مرسوله آن بدکیش را بخدمت پادشاه برده بعرض رساند بعد ثامل بمیدار نظر بر تقاضای وقت و غلبه کفار بد کردار حکم فرمودند که مطالب خود را بوساطت پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصه التماس آن مکار بد کردار آنکه حوم مذکور نام برادر آن بد نام از قلعه برآمده ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب سرافرازی یافته بطریق یرغمال در گلال بار باشد بعده از روی درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوانی را که در آن ایام بی منصب و مغزوی بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو که حودای نقد و جنس مدام بار می نمود طلب داشته قلعه دار و اکذکیرا بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعده یک هفته قلعه دار با چند نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد نمایند - اختصار کلام آنکه بموجب التماس او حوم مذکور برادر آن بد اصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب سرافرازی یافته آداب تسلیمات منایات پادشاهی و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح تمام وعده و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه فردا ساعت ملاقات پریا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار ملازمت نماید گذراند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صدای شادیانه بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات تهنیت بقدیم رساندند و هدایت کیش برین حصن تود خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازی یافت و بعد از الغنی کشمیری در دلالی تقدیم این خدمت منصف سه صدی مرحمت فرمودند و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار پرآوردن اسباب ناکاره و عورات و پیرزاهای چند که عدم و وجود آنها مساری بود شروع نمودند تا سه پهر خیر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز بعد از حرارت و عارضه تبی بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن پیغام بمسرام منجر گردیدن تب و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر آن شهرت دادند که پریا جنون بهم رسانده آخر شب از قلعه بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از قلعه بزیر انداخت یا از اثر خود را بلشکر مرهنة رساند و مادر آن مکار شیون و گوپه وزاری و بیقراری از راه مکر و عیاری بلند ساخته پادشاه انتماس و پیغام فرستاد که بعد خاطر چه می از مفقود اثر گردیدن پسر قلعه خالی می نمایم امیدوارم که سوم سنکر پسر خرد مرا بجای برادر خلعت زمینداری مرحمت نموده نزد محترم خان بفرستند که بعضی جا خزانه باطلاع او مدفون است بقلعه دار نشان دهد و با باقی مال و عیال از قلعه برائتم پادشاه غافل از مکر و منصوبه آن مکار شوم مذکر را نیز بقلعه نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن مگ نابکار و عیار پرگار دنعه ثانی بحیله و وعده امروز و فردا دفع الوقت نموده در آمد و رفت بروز مردم پادشاهی بسته محترم خان را بدستور محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشانند تا آنکه منصوبه وغدر و تزویر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

عالمگیر بادشاه ( ۵۳۳ ) سنه ۱۱۱۶

بادشاه با وفار از راه حوصله و مردیاری و تقاضای وقت و مصلحت بزرگی  
 بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق را نموده با آنها سلوک  
 مرعی داشتند - درین آوان چون خبر نزدیک رسیدن ذوالفقار خان  
 بهادر نصرت جنگ و داود خان و غبیره چند سردار صاحب فوج  
 رسیده بود حکم زود خود را رساندن بفرام آنها صادر گردید و با وجود  
 باز آغاز شوخی نمودن آن طائفه ضال بدسگال پای قلعه استقامت  
 ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم  
 کم حوصله بدنامی تام منجر گردید و خیمه بخیمه دست اندوس  
 مرهم ساییده همین فکر شامت آمیز درمیان داشتند که زهی  
 تقاضای روزگار سغله پرور دون نواز که چنین نجس ترین قوم سردار  
 خواجگان پادشاه سرایان دبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بفریبند - و شوخی  
 مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهم رسانده  
 بود روز بروز زیاد میگردد تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر  
 نصرت جنگ و داود خان پنی صاحب مدار مختصر چنچی و  
 جمشید خان بلجا پوری و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف  
 خان قلعه دار قمرنگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و او دلپت  
 بندبیله و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیری  
 از عقب می آمدند انتشار یافت و پادشاه بنصرت جنگ شقه بخط  
 مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاری ده بی کسان  
 زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعی دیگر از پردلان  
 رسیده سر مواری ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایات  
 طرفین بمیان آید نظر برینکه عرصه بر دیگر داوران تنگ بود و

مفسدان زیاده از حد شوخی می نمودند گرد راه تکان زداده از راه  
 نا رسیده ابتداء طرف پشتنگ که محمد امین خان و سلطان حسن  
 سورچال بسته سرکزوار در محاصره بودند و چند فاقه بر آنها  
 گذشته بودند باخت آورد و دیگر پردلان کوه نور شیر نبرد پیهم رسیده از  
 هر طرف بران بدسارستان نکره دیده خصال جمله آور گردیدند - درین  
 ضمن هرکاره از اثر گردی که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که  
 فوج سرهنگه بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت در طرح  
 دادن یورش مقابله دانسته هر عنان طرف اثر گرد گردانید باز  
 معلوم شد که غبار فوج طلایه پادشاهی است درین فرصت  
 کفار زور آوردند و رسوخیز غریب و زک و خورد عجیب بمیان آمد  
 و از چهار طرف افواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هر یک بندهای  
 کار طلب شرط جانفشانی بعرضه ظهور رسید خصوص حمید الدین  
 خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جهشید خان و راجپوتهای  
 جلالت پیشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان بر روی کار  
 آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکه کارزار گرم بود تا آنکه جمشید  
 خان باجمعی از راجپوتان روشناس بهمراه راوداپت و چندی دیگر  
 منجمه خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان  
 و محمد امین خان و بعضی دیگر پردلان حکم شد که بطریق  
 طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن  
 قیره بخدان آواره باشند نشان یابند به تذبیه رسانند و نگذارند که  
 فوج سرهنگه و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار  
 خان چند باروی و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

عالمگیر بادشاه ( ۵۳۶ ) سنه ۱۱۱۹

شوم بران بود بتصرف خود آورد و تنگي آب فوج ظفر موج بران شور بختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کنگي و چوبهای عمارت و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بنیای دیوار قلعه رسید و سرداران دیگر نیز بنسرب شمشیر و زور بازو سعی بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار زمانند - روزي که یورش کوه نبردان قرار یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و آزوي شهادت که وقت نردن محاصره همه قلعات این تمنا در دل آن پادشاه غازی متمکن بود شریک نردن قلعه گشایان گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند و از یک طرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و یکه تاز خان و جمعی دیگر از یکه بهادران رزم جو به پشت گرمی همدیگر حملهای صف ربا نمودند کافران بمرتبه از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری از بهادران جانباز و مبارزان جلالت پندش سینهها سپر ساخته و سپرهای توکل پیش رو گرفته پدانه شده مقابل حمله مخالفان شعله وار رو آوردند و زد و خورد غریب در میدان آمد و رستخیز عجیب بر پا گردید و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند \*

• بیت •

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت

جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و کفار مغلوب گشتند و در دوسه حمله ابتداء پشتهایی که بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا ازان تپه

زیاده ریزش آلات جانگهان به امروز بود بدست آمد و آن بدکیشان کوته اندیش روز بفرار آردند و کوه نبردان تهور پدشه زیاده از یک گروه پداده تعاقب آن گروه نمودند و بحیاری را بدارالبوار فرستاد و زخمی نموده بر فراز کوه نزه یک دروازه علم ثبات و نشان قدم بر افراشتند - و مخطولان دلباخته دو سه هزار بند و قچی را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته مراسیمه وارزن و فرزندان و زیوی که همراه توانستند گرفت با خود گرفته مهبت خاله و اکثر جاها را بدست خود آتش زده از دروازه دیگر و راههای مختلف که برنی گریز چنین روز می گذارند برآمده بدیم خود را بفوج مرهده رسانند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعله آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرب بار بر فرار آن بدکیشان سوخته احقر مطلع شده اکثر داوران مع داورخان و منصورخان باجمعی که پیش قدم بودند خود را بقلعه رسانند و اثری از آن جماعه نیدقتند مگر چندی دست و پا باخته زخمی که پانی گریز نداشتند و میجشم خان بیچاره که اگر لعمریه مردم پادشاهی بفرمان او نمی رسیدند سوخته آتش بیداد آن گروه می گردید در آنجا یافتند - چهاردهم محرم الحرام قاعه بقصر پادشاهی در آمد و صدای شادمانه مغم بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخدست پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافه هزار سوار و شمشیر مرصع و اسب با سار طلا و فیل با براق نقره مفتخر ساختند همچنان داور خان و بهادر خان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

عالمگیر پادشاه ( ۵۳۸ ) منہ ۱۴۱۹

حضور و بندهای اخلاص کیش که در آن مهم شرط جانفشانی بتقدیم  
 و حائده بودند هر کدام بعطای اضافی و حاجت و نیل و اینپ و  
 جواهر سربلندی حاصل نمودند - حاجی سیف الله خان میر تزک  
 که زخم گولی بدست از رحیمه بود صد اشرفی انعام زخم بها باو  
 مرحمت نمودند - و بروایتی چین قلیچ خان و محمد امین خان که  
 ابتداءً مصدر تردد نمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعیین گشتن  
 برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طلایه نیز  
 ترددات از آنها نظهر آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان  
 و اضافه هزاری بر چهار هزاری مع شمشیر مینا عطا فرمودند و  
 اضافه پانصدی مع شمشیر مرصع بمحمد امین خان مرحمت کردند  
 و قلعه و اکنکیرا را برحمن بخش موسوم حاجده بنای مسجد  
 در آنجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه برحمن بخش و استمالت  
 زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده برای بسر بردن ایام  
 بر شکل و آرام سپاه طرف قصبه دیو گانون که کنار کشنا بتفاوت  
 مسافت سه چهار کروه جریبی واقع است چهارمی مقرر گردید -  
 و جا بجا حکام فهمیده کار برای ضبط و بندوبست مالی و ملکی تعیین  
 نمودند - و ذوالفقار خان را برای قنبیده و تادیب بعضی زمینداران  
 سرکش مفسد پیشه آن ضلع مقرر فرمودند - و مبالغ کلی از ملک نو  
 مفتوح و پیشکش زمینداران بموسول در آمد - دریندو لا خبر رسید که  
 قلعه بخشنده بخش عرف کندانان از بیضاوی قلعه دار و حیدله پردازی  
 غنیم بتصرف مرهغه رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را  
 مع تربیت خان برای تسخیر و محاصره آن مرخص فرمودند •



درین آوان هارضا بدنی بیادشاه بود و در تمام اعضا اثر  
 درد مفاصل بشدت و وجع عجیب بهم رسید و باعث اختلال احوال  
 عالمی گردید هرچند هر روز خود داری نموده در نشستن و  
 دیوان نمودن خود را مشغول داشته باعث تسلی خلق الله میگرددینند  
 آخر انحراف مزاج باعث گشاید و از غش نمودن و بیخود گشتن  
 یک دو دفعه خپرهاهی ناخوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه  
 طلبان گردید و ده درازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو  
 گذشت اما آخر فضل الهی شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه  
 دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران دارالحرب که همه  
 ملک غنیم بود و سوخته بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا  
 واقعه ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پراز  
 شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع  
 بچرب چینی خوان نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ  
 صدق برمی آوردند بعد از فراغ این درای مبارک و حصول  
 صحت حکیم را باشرفی وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب  
 بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده  
 متوجه بهادر گده عرف بیدرگانون شدند - چین قلیچ خان را بتعلقه  
 صوبه داری او مرخص فرمودند و بکویج و مقام که بتحریر وانعامت  
 سابقین راه قلم را آنچه نمی دارد به تعب و کسالت تمام اواخر شعبان  
 بهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز  
 گذراندن فرمودند \*

عالمگیر بادشاه ( ۵۴۰ ) حذ ۱۱۱۷

ذکر مواضع سال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار

و صد هفتاد هجری

ماه مبارک رمضان را در آن مکان بگرفتن روز و خواندن تراویح و ادای صلوة فرض و سنت بدستور هر سال با آخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا تاغه دیوان نموده متوجه امور ملکی و مالی میگرددیدند - ذو الفقار خان را برای تسخیر قلعه بخشیده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگر شدند .

اگرچه ساهو پسر سنبها نبیره سیوای جهنمی را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب هفت هزاری دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر سیر حاصل سراقرازی بخشیده دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علیحدہ مقرر فرموده بودند اما در احاطه کلال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرمودند که متوجه تربیت از گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا ندموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند درینولا ذو الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کهن و بچه او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه اتماس کرده درین سفر از رکاب جدا نموده باخود برد . وسط ماه شوال در سوان احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضای بیست و دو سال بهم عزائی نزدیک رسیدن ایام موعود مضریب خیام نمودند و روز نزول در آن مکان بر زبان خلد مکان جاری گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعه بخشنده بخش از سعی و تندرذ ذوالفقارخان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسیدند و باعث فرح خاطر پادشاه گردیدند .

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبه احمد آباد بود از شنیدن عارضه جسمانی که مزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت از ادب احرام حضور باظهار اضطرار بسیار بعذر ناموافقت آب و هوای احمد آباد نمود خلاف مرضی بظهور آمد و فرمان در جواب بدین مضمون صادر شد که ماهم در ایام انحراف مزاج اعلی حضرت عرضه داشت بهین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم در جواب ما فرمان رسید که هوای همه جا بانسان سازگار است مگر هوای نفس اماره بعد از آنکه محمد اعظم شاه مکرر معروض داشت صوبه مالوا دار مقرر فرمودند پادشاه زاده باجین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودند بطریق استعجال طی مسافت راه دور نموده از اخر ماه مذکور بحضور رسیده شرف اندرز ملازمت گردیدند -

صوبه احمد آباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبه بنگالا بود مقرر فرمودند و نظر بر بعد مسافت راه پشاه زاده بیچار بخت پسر ارشد پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادر شد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان با احمد آباد خود را رسانده از بند و بست آنجا خیر دار باشد و فرمان صوبه داری برهانپور به نجابت خان ضمیمه قلعه داری و نوجداری قلعه ملهپور و سرکار بکلانا صادر نمودند - و صوبه مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر آبادی مقرر فرمودند .

عالمگیر بادشاه ( ۵۴۲ ) سنه ۱۱۱۷

درین ایام سوانح غریب از نوشته اخبار نوبحان دار الخلافت  
بمعرض رسید که همان مضمون را مقرر اوراق بعد مدت از ژبانی  
میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار  
شاه جهان آباد بود مفصل مسموع نمود چون خالی از غرائب  
نیست چند سطر از آن می نگارم مکرم خان پسر شیخ میر خوانی  
که دران روزها ترک منصب نموده منزوی بود از آنکه بتلاش  
کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانه او درویشی با عصاره ای  
مشایخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغذانشست و تا متفرق  
شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نگشود بعد که مجلس خلوت شد  
و صاحب خانه استفهام اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب  
گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضورت غوث الاعظم  
قدس سره ام و در عالم روز با بدملیم علم کیمیا مبشر گشته ام و مامورم  
برین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکند نزد هیچ احدی  
زبان باظهار این راز نگشایم درین روزها ماذون گشته ام که در خدمت  
شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب ژبانی و سالوسی  
آنقدر انسانه و اسون توغیب امتحان باظهار بدغرضی و عدم  
احتیاج خود رسید که آتش شوق مکرم خان در آزمودن آن صفت  
بیش از بیش شعله ور گردید و جای خلوت با صفا برای او مقرر  
کرده در همه باب کمر خدمتکاری بهت و آن فقیر پر تزویر از میل  
نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام می نمود تا  
آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هر بار چند اشرفی و قدری  
پرسید او در جواب گفت که خلی در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه نام است  
مکرم خان از شنیدن این فوای هوش ربا ببحر حیرت فرو رفته  
گفت که من چگونه رضا بر ریختن خون طفل معصوم بدهم و  
چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت  
من پسر کافر دارم در نظر دارم که بمباغ قنیل بدست آرم  
و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بپادشاه  
طمع راضی گشته چند اشرفی بدست آن شعبده ساز داد و او آن  
اشرفی را نگرفته قدری زر مرغ و سفید از جیب خود بر آورده نموده  
که رفته در فرصت چهار پنج گهزی طفل خردسال آورده  
بر سر دیگ مذبح ساخت همینه که چند قطره خون بران  
آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبح را عجله  
زیر خس و خشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران  
گذشت قریب پهر شب مانده مردم کوتوال با صدای برق و روشنی  
مشعل بر سر دروازه آمده هنگامه زن درو طالب آن فقیر که طفل  
بیچاره را نزدیده بدغل آورده مادر و پدر او نالش دارند فقیر را  
حواله ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا  
هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتعلق و راضی  
ساختن مردم کوتوال بقبول صد دویله از ملاحظه بدنامی  
شاهزاد و دوهزار رسانده پیغام بمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حواله  
کجا نمایند و یک دام ندهید بتسلنی صاحب خانه می پرداخت  
هر گاه بر سماجت پوچ می افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز  
معینه باز از مانع مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زبانی تمام

عالمگیر بادشاه ( ۵۴۴ ) سنه ۱۱۱۷  
 خود را بیرون درالداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبزید  
 طلای غیر مسکوک را در کوره آتش انداخته از راه تلبیس و جعل  
 مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افزود تازه دمیده  
 آتش رغبت او را نیز میزد و کار عیاری بجائی رساند که تحقیق  
 صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار  
 است و درین مابین هر چند بد و توضع بعض تحف و تکلیف تغیر  
 لباس می نمود او بلباس بی طمعی القماس اورد می نمود - و در  
 هر یک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات غره صنعت چند که  
 عقل درغور آن حیران بود بجلوه ظهور می آورد و بر اعتقاد مکرم خان  
 یکی بداهه می افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر در میان  
 می آمد وعده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم  
 فال و هم تماشا باشد ساخته داده کلید تعلیم آن حواله نموده بقصد  
 سیاحتی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر  
 رسید و فرمود که دیگری که ازان کلان تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرافی  
 و طلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچه مس دران ظرف  
 جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت دران دیگر  
 گنجد باشاره چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق درده  
 عیار پیشگان در نغون بحضور صاحب مال دران ظرف مالمال  
 بالای هم چیده سر او را بکل حکمت گرفته کوهال کنده زغال بسیار  
 مع دیگر در انجا مدنون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش  
 بر افروخت بعد که ثانی از اول حسب گذشت صدای غریب  
 و آواز مهیب ازان دیگر بلند گردید و آن صحیل غدار باظهار

سنه ۱۱۱۷ ( ۵۴۵ ) عالمگیر بادشاه

سراسیمگی دست افشوس برهم مالید مکرّم خان حبيب اضطرار  
 هر جا که خواهید بود چوایه خواهم داد بلکه ضرور گردید که  
 دست آن لعبت باز گرفته حواله مردم کوتوال نمودند و پیاده‌ها  
 بحضور مردم مکرّم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته  
 بردند - مکرّم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال که  
 بر هر فقیر چه گذشت فرستاد کسان رفته هر چند پی تحقیق احوال  
 فقیر بر تزییر پرداختند اصلا نشان مقوله شب و آمدن مردم  
 عصی بر در خانه نیافتند تا بپوشن فقیر چه رسد چندانکه  
 چست و جوی هنگامه در شینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند  
 بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد  
 و کجا رفت حتی از مردم محله خود که بر دروازه و دران کوچه  
 بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی  
 زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نماخت و ازان طفل مذبح که زیر  
 خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفته نشان او نیز نیافتند -  
 و هر ساعت بر حیرت افزرد تا آنکه آتش اطراف دیگ را  
 خاموش نموده در تفحص اصل و سوسایه پرداختند سوای سنگریزه  
 و پل سیاه بجای طلا و اشرفی بنظر نیامد و قصه مر بسته باوچود  
 احتیاط اخفا بر ملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر  
 عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرّم خان  
 برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرّم خان گفت آدمی  
 سیار عیار پیشه آمده صنعت چفی نمود و مبلغی که در قصه است  
 او بود در مرد و انعام تماشایی که دیدم بار بخشیدم بر او \*

باز بنگر بادشاه ( ۵۴۶ ) سنه ۱۱۱۷

باز بنگر بنگر - و آنچه حضور و ذکر مفر آخرت حضرت خلد مکان  
 می پردازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور از آنکه از راه  
 غرور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانه جزوی که  
 در احمد آباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت  
 و وجودی بر برادر کلان نمی گذاشت بلکه در همه باب خود را  
 بزرگ می پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم  
 بهره وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر  
 بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده  
 محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار پندیده مدت سوبه دار  
 بالاسنقل بوده بفراهم آوردن خزانه بسیار شهرت یافته از آنجا  
 بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعی  
 و غیر وقوعی خاطر نشان پادشاه کرده بسماجت تمام مصالحت  
 طلب حضور داد و ندانست که بحکم آیه کریمه *وَلَا يَحْتَقِقُ  
 الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ* حرکت شاه زاده محمد عظیم بلامی عظیم جان  
 او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پیهم برای شاه زاده  
 محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن  
 بخدمت جد عالی قدر بصمت - و خبر واقعه پادشاه زاده محمد اکبر  
 در حوالی توابع گرم سیر خراسان که از یکت حال شهرت یافته بود  
 و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام  
 ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند درینوا از زبانی  
 محمد اعظم شاه بنبوت پیوست \*



ذکر مواعظ حال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقعه  
 ناگزیر خلد مکان طاب ثراه مطابق سنه هزار و صد و هشتاد و هجده هجری  
 محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور از آنکه ضرور شجاعت و  
 گردآوری لشکر و سپاه کارزار دیدند که علاوه آن جمده الملک اسد  
 خان را با جمعی دیگر امرای صاحب مدار حضور با خود رام ساخته  
 بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جست - باز  
 مزاج پادشاه پاره بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت  
 بلائحه نمودند اما اثر ضعف و علامت مفر آخرت از چهره حال  
 پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین از طرف پادشاه زاده  
 محمد اعظم شاه نسبت پادشاه زاده محمد کام بخش که حافظ کلام الله  
 و از علم عقلی و نقلی بهره تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی  
 و حرکت های بیجا وقت قابو ظاهر می گردید از آنکه پادشاه را  
 رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خرد  
 محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکز خاطر بود سلطان حسن  
 صرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهره حال او  
 ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشی کام بخش  
 نموده در خدمت پادشاه زاده سپرده در خبرداری او تاکید فرمودند -  
 حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضای  
 وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار می آمد  
 با جمعی از مردم خاص که سوی نوکران رفیق خود ساخته بود  
 مسلح و مکمل رفاقت می نمود و چند روز و شبها کمر بسته با احتیاط  
 تمام در نگاه بان پادشاه زاده می کوشید - پادشاه زاده محمد اعظم

هالیکیر بادشاه ( ۵۶۸ ) سده ۱۱۱۸

شاه اطلاع یافته مگرر شکوه این معنی بخدمت پادشاه نمود  
 جواب حاصل نهد تا آنکه رتبه بخدمت نواب زیب النعا  
 بیگم همشیره اعیانی خود مشتمل بر گله بی ادبی حسن خان  
 که با از دائره حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و دران درج  
 نمود که اگرچه مقابل شوخی او تادیت آن بی ادب کاری نیست  
 اما ادب حضرت مانع است آن رتبه که بحضرت خلد مکن رسید  
 بعد مطالعه بر همان جواب بدستخط خاص نوشتند که وجود  
 حسن خان معلوم که از طرف او این همه مغلوب و مواس و هراس  
 گردید میا محمد کام بخش را جانی موخص می نمایم - اگرچه  
 محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخورد پیچید اما  
 بجز مبر چاره کار ندانست و جدا شدن برادر خود را غنیمت  
 دانست - از آنکه پادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از  
 ماده خلل نیافتند و گرمی بازار نهاد پادشاه زاده را روز بروز  
 زیاده مشاهده می نمودند مانند هر دو شیر زنجیر گسیخته بعد  
 ارتحال خود در لشکر ماده خلل و فساد عظیم در باره خلق الله  
 دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء  
 پادشاه زاده کام بخش را با همه اسباب سلطنت و اکرام و  
 احترام تمام بصوبه بلجاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند که از  
 حضور نویس نواخته روانه شود از مشاهده آن محمد اعظم شاه چون  
 بار زهر دار بیخ و قاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در  
 همان دوره روز محمد اعظم شاه نیز بتعلقه صوبه ملوا بتعین سزاولان  
 شدید رخصت نمودند - بعد روانه نمودن هر دو پادشاه زاده آزار